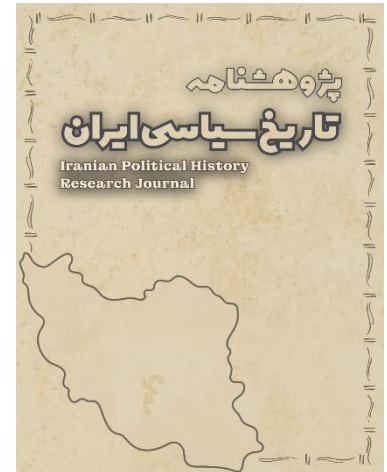


The Impact of British Imperialist Policies on the Formation of the Constitutionalism Discourse in Iran

1. Parisa Najafi¹: Department of History, Shahid Bahonar University of Kerman, Kerman, Iran

2. Amirreza Masoumi^{2*}: Department of Political Science, Shahid Bahonar University of Kerman, Kerman, Iran

*Corresponding Author's Email Address: a.masoumi1970@gmail.com



Abstract:

This article explores the impact of British imperialist policies on the formation of the constitutionalist discourse in late Qajar Iran. Adopting a historical-analytical approach and drawing on primary sources and archival documents, the study argues that Britain influenced not only Iran's political and economic structure through direct interventions, but also shaped the country's intellectual and discursive space via soft power mechanisms, including cultural diplomacy, the press, intellectual networks, and the transmission of modern political concepts. The constitutionalist discourse, as a novel political formation, emerged in the context of both resistance and engagement with imperial forces, reconstructing key concepts such as justice, law, nation, and parliament through a unique synthesis of tradition and modernity. Using historical discourse analysis and postcolonial critique, the article conceptualizes Britain not merely as an imperialist interloper, but as an active element in shaping a new political language in Iran. The findings highlight the pivotal role of the British Embassy, Persian-language press in British territories, diaspora associations, and intermediaries such as Mirza Malkom Khan in introducing and reshaping modern concepts. The emergent discourse left a long-term legacy on Iranian political culture, which still resonates in the contemporary aspirations for legality, justice, and political participation. The article concludes by suggesting that the role of imperial powers in shaping intellectual and political transformations in peripheral societies should be examined through the lens of discursive interaction rather than solely antagonistic frameworks.

Keywords: Constitutionalism, British Imperialism, Political Discourse, Cultural Colonialism, Modern Iranian History, Iranian Modernity.

How to Cite: Najafi, P., & Masoumi, A. (2023). The Impact of British Imperialist Policies on the Formation of the Constitutionalism Discourse in Iran. Iranian Political History Research Journal, 1(1), 1-12.

Received: 21 January 2023

Revised: 28 February 2023

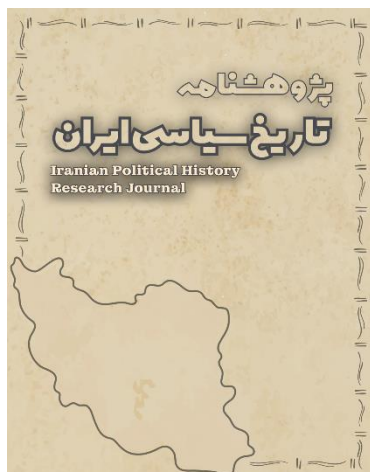
Accepted: 19 March 2023

Published: 5 April 2023



Copyright: © 2024 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

تأثیر سیاست‌های امپریالیستی بریتانیا بر شکل‌گیری گفتمان مشروطه‌خواهی در ایران



۱. پریسا نجفی^۱، گروه تاریخ، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران

۲. امیررضا معصومی^۲، گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: a.masoumi1970@gmail.com

چکیده

این مقاله به بررسی تأثیر سیاست‌های امپریالیستی بریتانیا بر شکل‌گیری گفتمان مشروطه‌خواهی در ایران اواخر دوره قاجار می‌پردازد. با رویکردی تحلیلی-تاریخی و مبتنی بر اسناد و منابع دست‌اول، تلاش شده است نشان داده شود که بریتانیا نه تنها از طریق مداخلات سیاسی و اقتصادی، بلکه به واسطه ابزارهای نرم نظیر دیپلماسی فرهنگی، رسانه‌ها، شبکه‌های روشنفکری و انتقال مفاهیم مدرن، در بازتعریف زبان و مفاهیم سیاسی جامعه ایرانی نقش‌آفرینی کرده است. گفتمان مشروطه‌خواهی، به مثابه یک پیکربندی گفتمانی نوین، در بستر تقابل و تعامل با ساختارهای سلطه‌گر شکل گرفت و مفاهیمی چون عدالت، قانون، ملت و پارلمان را از دل سنت و مدرنیته بازآفرینی کرد. در این مقاله با بهره‌گیری از تحلیل گفتمان تاریخی و نقد پسااستعماری، نقش بریتانیا نه صرفاً به عنوان یک نیروی استعماری مداخله‌گر، بلکه به عنوان عنصری در تکوین زبانی تازه برای بازاندیشی در امر سیاسی تبیین شده است. یافته‌ها حاکی از آن است که سفارت بریتانیا، رسانه‌های فارسی‌زبان در قلمرو این کشور، انجمن‌های ایرانیان مهاجر و چهره‌های واسطی چون ملک‌خان، نقشی اساسی در انتقال و بازآفرینی مفاهیم مدرن ایفا کرده‌اند. این گفتمان نوظهور، پیامدهایی بلندمدت در سیاست معاصر ایران برجای گذاشت که هنوز در خواست‌های مردم برای قانون‌گرایی، عدالت و مشارکت سیاسی بازتاب دارد. در پایان، مقاله پیشنهاد می‌کند که نقش قدرت‌های استعماری در تحولات فکری و زبانی جوامع پیرامونی، به جای تحلیل‌های صرفاً تقابلی، در چارچوب تعاملات گفتمانی مورد مطالعه قرار گیرد.

کلیدواژگان: مشروطه‌خواهی، امپریالیسم بریتانیا، گفتمان سیاسی، استعمار فرهنگی، تاریخ معاصر ایران، تجدد ایرانی.

نحوه استناددهی: نجفی، پریسا، و معصومی، امیررضا. (۱۴۰۲). تأثیر سیاست‌های امپریالیستی بریتانیا بر شکل‌گیری گفتمان مشروطه‌خواهی در ایران. پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران، (۱)، ۱-۱۲.

تاریخ دریافت: ۱ بهمن ۱۴۰۱

تاریخ بازنگری: ۹ اسفند ۱۴۰۱

تاریخ پذیرش: ۲۸ اسفند ۱۴۰۱

تاریخ چاپ: ۱۷ فروردین ۱۴۰۲



مقدمه

در دوره‌ای که نظام سلطنتی قاجار به واسطه‌ی بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دچار تزلزل ساختاری شده بود، گفتمان مشروطه‌خواهی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین گفتمان‌های تحول‌خواهانه‌ی تاریخ معاصر ایران ظهور کرد. این گفتمان که خواستار تحدید قدرت مطلقه، نهادینه‌سازی عدالت، و تأسیس نظام قانونی بود، نه تنها برآمده از تحولات درونی جامعه‌ی ایران، بلکه به‌شدت متأثر از ساختار نظام بین‌الملل و دخالت‌های قدرت‌های امپریالیستی به‌ویژه بریتانیا بود. نقش امپریالیسم بریتانیا در ایران، صرفاً در اشکال متعارف سیاسی و اقتصادی خلاصه نمی‌شود، بلکه در لایه‌های گفتمانی و فکری نیز قابل ردگیری است. در واقع، بریتانیا از طریق اعمال فشارهای سیاسی، نفوذ در نهادهای حکومتی، هدایت بخشی از نخبگان، و حتی انتقال مفاهیم مدرن، به‌گونه‌ای غیرمستقیم در شکل‌گیری زبان و مفاهیم گفتمان مشروطه‌خواهی ایفای نقش کرد. این تأثیر، نه صرفاً از منظر تاریخی بلکه از نظرگاه نظری نیز حائز اهمیت است، زیرا نشان می‌دهد که چگونه گفتمان‌ها در بستر تعاملات فراملی شکل می‌گیرند و مفاهیم بومی، در فرآیندی پیچیده از ترجمه، مقاومت و تطبیق ساخته می‌شوند (Anderson, ۱۹۹۱; Said, ۱۹۷۸).

بیان مسئله این پژوهش بر محور این پرسش کلیدی شکل می‌گیرد که چگونه سیاست‌های امپریالیستی بریتانیا در ایران عصر قاجار، بر تولید و گسترش گفتمان مشروطه‌خواهی تأثیر گذاشتند؟ این پرسش از آن‌رو اهمیت دارد که در اغلب مطالعات تاریخی، نقش قدرت‌های خارجی عمدتاً به سطح سیاسی یا اقتصادی تقلیل یافته و کم‌تر به ابعاد گفتمانی و معنایی آن پرداخته شده است. مشروطه‌خواهی در ایران نه فقط تلاشی برای اصلاح ساختار حکمرانی بلکه پروژه‌ای گفتمانی برای بازسازی معنای دولت، ملت، عدالت و آزادی بود. در این میان، بریتانیا به‌عنوان یکی از مهم‌ترین قدرت‌های استعماری، هم در مقام تهدید و هم در مقام الگو، نقشی دوگانه در ذهنیت سیاسی نخبگان ایرانی ایفا کرد. از یک‌سو، سیاست‌های استثماری بریتانیا از طریق امتیازدهی‌های اقتصادی، دخالت در امور داخلی، و تثبیت ساختارهای ناکارآمد، زمینه نارضایتی عمومی و بسیج علیه استبداد را فراهم آورد. از سوی دیگر، انگلستان در اذهان برخی روشنفکران، نماد نظم، قانون و توسعه‌یافتگی تلقی می‌شد و نظام پارلمانی آن الهام‌بخش طرح ایده مشروطه شد (Amanat, ۱۹۹۷; Keddie, ۲۰۰۳).

ضرورت و اهمیت این پژوهش از دو منظر قابل بررسی است: نخست، از منظر تاریخی و درک عمیق‌تر علل و عوامل شکل‌گیری جنبش مشروطه، و دوم، از منظر نظری و ارائه‌ی الگویی برای تحلیل تأثیر قدرت‌های خارجی بر گفتمان‌های بومی در جوامع پیرامونی. در فضای کنونی مطالعات تاریخ سیاسی ایران، تحلیل‌های گفتمانی از تحولات مشروطه هنوز در حاشیه قرار دارند و جای یک تحلیل منسجم که بتواند سیاست‌های قدرت‌های استعماری را با شکل‌گیری معنا در بستر اجتماعی پیوند دهد، خالی است. افزون بر این، پژوهش حاضر می‌تواند به فهم بهتر مکانیزم‌های مداخله‌ی نرم امپریالیسم یاری رساند؛ مداخله‌ای که از طریق زبان، مفاهیم و روایت‌های تاریخی عمل می‌کند و آثار بلندمدت‌تری از کنش‌های نظامی یا اقتصادی دارد. شناخت این فرآیندها نه تنها از حیث تاریخی، بلکه در درک پویایی گفتمان‌های سیاسی معاصر نیز اهمیت دارد (Bayat, ۱۹۹۱; Abrahamian, ۱۹۸۲).

مرور پیشینه‌ی نظری نشان می‌دهد که مفهوم گفتمان، به‌ویژه در سنت میشل فوکو و تحلیل‌گران پسااستعماری چون ادوارد سعید، به ابزاری نظری برای فهم چگونگی تولید معنا در بستر مناسبات قدرت تبدیل شده است. در این دیدگاه، گفتمان صرفاً زبان یا بیان نیست، بلکه ساختاری از دانایی است که سوژه‌ها، موضوعات و روابط قدرت را تعریف و تنظیم می‌کند (Foucault, ۱۹۷۲; Said, ۱۹۷۸). در امتداد این سنت، تحلیل‌گران تاریخ ایران همچون Homa Katouzian،

Ervand Abrahamian و Vanessa Martin نیز بر اهمیت نیروهای خارجی در شکل‌گیری تحولات سیاسی و فکری در ایران تأکید کرده‌اند، گرچه کمتر به بُعد گفتگمانی آن پرداخته‌اند. برخی از پژوهش‌ها مانند اثر Mangol Bayat (۱۹۹۱) با تمرکز بر مفهوم تجدد در ایران، به نحوه‌ی بومی‌سازی مفاهیم مدرن پرداخته‌اند، اما نقش بریتانیا در این فرآیند اغلب یا نادیده گرفته شده یا به صورت یک‌جانبه (به مثابه نیروی سلبی) تصویر شده است. در پژوهش حاضر تلاش می‌شود تا نقش بریتانیا در ساختار معنایی گفتمان مشروطه‌خواهی، نه به عنوان عاملی صرفاً سرکوبگر، بلکه به مثابه یک بازیگر مؤثر در بازتعریف مفاهیم سیاسی مورد تحلیل قرار گیرد (Martin, ۱۹۸۹; Keddie, ۲۰۰۳).

پرسش اصلی پژوهش این است که چگونه و با چه سازوکارهایی سیاست‌های امپریالیستی بریتانیا در ایران عصر قاجار، بر شکل‌گیری و تثبیت گفتمان مشروطه‌خواهی تأثیرگذار بوده‌اند؟ در کنار این پرسش، سؤالات فرعی‌ای نیز مطرح می‌شوند، از جمله: نقش بریتانیا در انتقال مفاهیم کلیدی مشروطه‌خواهی مانند قانون، عدالت، ملت و پارلمان چه بوده است؟ چه شواهدی از تأثیر غیرمستقیم سیاست‌های بریتانیا در متون روشنفکران مشروطه‌خواه وجود دارد؟ و در نهایت، این گفتمان چگونه از مفاهیم و تجربه‌ی بریتانیا بهره برده، اما در عین حال آن را بازتعریف و بومی‌سازی کرده است؟

فرضیه‌ی پژوهش بر این اصل استوار است که سیاست‌های امپریالیستی بریتانیا در ایران، از طریق مجموعه‌ای از فشارهای سیاسی، امتیازهای اقتصادی، مناسبات فرهنگی و کنش‌های دیپلماتیک، فضای مناسبی برای شکل‌گیری گفتگمانی عدالت‌خواهانه، ضد استبدادی و در عین حال الگوبرداری از ساختار سیاسی انگلستان فراهم کرده است. به عبارت دیگر، در شرایطی که بریتانیا در پی تأمین منافع استعماری خود در ایران بود، همین فرایند ناخواسته به شکل‌گیری و گسترش گفتگمانی انجامید که نظام مطلقه‌ی قاجار را به چالش کشید و زمینه‌ساز پیدایش نخستین قانون اساسی و نهاد پارلمان در ایران شد. این فرضیه در تحلیل نهایی خود، میان کنش‌های امپریالیستی و فرآیندهای معناساز گفتگمانی رابطه‌ای دوسویه برقرار می‌سازد، به گونه‌ای که قدرت خارجی نه فقط به مثابه تهدید، بلکه به عنوان زمینه‌ساز بازاندیشی در مفاهیم سیاسی داخلی ظاهر می‌شود (Katouzian, ۲۰۰۹; Abrahamian, ۲۰۰۸).

روش‌شناسی پژوهش

روش‌شناسی این پژوهش بر مبنای یک رویکرد تاریخی-تحلیلی قرار دارد که هدف اصلی آن، بررسی نحوه تأثیرگذاری سیاست‌های امپریالیستی بریتانیا بر شکل‌گیری گفتمان مشروطه‌خواهی در ایران اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است. در این راستا، پژوهش به دنبال تبیین مناسبات میان سیاست خارجی بریتانیا، به ویژه در قالب کنش‌های مستقیم و غیرمستقیم دیپلماتیک، اقتصادی و فرهنگی این قدرت استعماری در ایران، و تحولات فکری-سیاسی‌ای است که در نهایت به تولید و تقویت گفتمان مشروطه‌خواهی در میان نخبگان ایرانی منتهی شد. پژوهش حاضر با اتکا به تحلیل روندهای تاریخی، از منابع اسنادی و متون گفتگمانی برای بازیابی داده‌های تاریخی بهره گرفته است. این داده‌ها در چارچوبی تحلیلی مورد بازخوانی قرار گرفته‌اند تا نحوه بازتاب سیاست‌های امپریالیستی در ساختار گفتمان سیاسی ایران آن دوره روشن شود.

برای گردآوری داده‌ها، پژوهش عمده‌تاً از روش کتابخانه‌ای بهره برده و از منابعی چون اسناد تاریخی، روزنامه‌ها، مکاتبات سفارت بریتانیا در ایران، خاطرات رجال سیاسی، رسائل سیاسی مشروطه‌طلبان، و گزارش‌های تاریخی مورخان معاصر استفاده کرده است. این منابع شامل متون فارسی و انگلیسی بوده‌اند و تلاش شده تا ضمن رعایت دقت تاریخی، خوانش انتقادی و تطبیقی از آن‌ها صورت گیرد. در این میان، اسناد موجود در مجموعه‌هایی مانند «گزارش‌های وزارت خارجه

بریتانیا، «گزارش‌های سری سفارت بریتانیا در تهران»، نشریات آن دوره همچون «حبل‌المتین»، «صوراسرافیل» و «تربیت»، و نیز آثار مکتوب رجال برجسته‌ای چون ملک‌خان، آخوندزاده، طالبوف و بعدها تقی‌زاده، مورد بررسی دقیق قرار گرفته‌اند تا قرائت‌های مختلف از عدالت، نظم سیاسی نوین و نقش قدرت‌های خارجی در فضای فکری ایران اواخر قاجار بازسازی شود.

از منظر تحلیل داده‌ها، پژوهش از روش «تحلیل گفتمان تاریخی» بهره برده است. تحلیل گفتمان در اینجا نه صرفاً به معنای تحلیل زبان‌شناختی، بلکه به‌مثابه روشی برای مطالعه روابط قدرت، ایدئولوژی و ساختارهای معنایی در یک بستر تاریخی خاص به کار رفته است. در این چارچوب، گفتمان مشروطه‌خواهی به‌مثابه یک میدان مفهومی شکل گرفته در تقاطع عوامل داخلی (همچون استبداد قاجاری، فساد اداری و ناکارآمدی ساختار سنتی) و نیروهای خارجی (به‌ویژه فشارهای امپریالیستی بریتانیا و رقابت آن با روسیه تزاری) تحلیل شده است. پژوهش با تمرکز بر مفاهیمی چون عدالت، قانون، ملت، دولت، تمدن و ترقی، به دنبال بازشناسی چگونگی ورود، بازتعریف و بومی‌سازی این مفاهیم در گفتمان نخبگان مشروطه‌خواه تحت تأثیر حضور استعمار بریتانیا در ایران بوده است.

روایی پژوهش با اتکا به تنوع منابع و بهره‌گیری از اسناد دست‌اول تقویت شده است و تلاش شده تا با رجوع به منابع متقاطع از یک‌سو و تحلیل چندلایه‌ی متون گفتمانی از سوی دیگر، از تقلیل‌گرایی تاریخی پرهیز شود. در عین حال، پژوهش سعی کرده است با حفظ فاصله انتقادی نسبت به روایت‌های رسمی و غالب درباره نقش بریتانیا، خوانشی تحلیلی و کمتر ایدئولوژیک از تعامل میان قدرت استعماری و نهادهای اجتماعی-سیاسی ایران ارائه دهد. بدین ترتیب، روش‌شناسی مقاله بر پیوند میان داده‌های تاریخی و تحلیل مفهومی استوار است و هدف آن بازسازی گفتمان مشروطه‌خواهی به‌مثابه محصولی چندعاملی، با تأکید بر نقش و تأثیر سیاست‌های امپریالیستی بریتانیاست.

چارچوب نظری

در تحلیل نقش سیاست‌های امپریالیستی بریتانیا در شکل‌گیری گفتمان مشروطه‌خواهی در ایران، بهره‌گیری از یک چهارچوب نظری منسجم و چندلایه امری ضروری است، چرا که این موضوع در تقاطع سیاست، تاریخ و زبان قرار دارد و تنها با اتکا به رویکردهای کلاسیک تاریخ‌نگاری نمی‌توان به درکی عمیق از سازوکارهای شکل‌گیری معنا در بستر تاریخی رسید. در این راستا، سه مفهوم کلیدی یعنی «گفتمان»، «امپریالیسم» و «استعمار فرهنگی و سیاسی» نقش محوری در صورت‌بندی نظری این پژوهش ایفا می‌کنند. مفهوم گفتمان، آن‌گونه که در اندیشه میشل فوکو و به تبع آن نظریه‌پردازان مطالعات فرهنگی و تاریخ انتقادی مطرح شده، صرفاً به معنای گفتار یا بیان زبانی نیست، بلکه دلالت بر شبکه‌ای از قواعد، مفاهیم و نهادها دارد که تولید معنا را در جامعه امکان‌پذیر می‌کند. گفتمان نه بازتاب واقعیت، بلکه سازنده واقعیت اجتماعی است و آن‌گونه که فوکو تأکید می‌کند، با قدرت پیوندی ناگسستنی دارد؛ یعنی هر ساختار گفتمانی حامل مناسبات قدرتی است که از طریق آن سوژه‌ها، نهادها و مفاهیم به‌وجود می‌آیند (Foucault, ۱۹۷۲). در این نگاه، گفتمان مشروطه‌خواهی در ایران نه صرفاً تلاشی برای بیان نارضایتی سیاسی، بلکه پروژه‌ای معنا‌ساز برای بازتعریف مفاهیم بنیادین سیاست در تقابل و تعامل با ساختارهای قدرت استعماری نظیر بریتانیاست.

مفهوم امپریالیسم در این پژوهش، فراتر از سلطه نظامی یا اقتصادی، به‌مثابه ساختاری پیچیده از سلطه فرهنگی، گفتمانی و ایدئولوژیک در نظر گرفته شده است. آن‌گونه که هابسون و لنین در رویکردهای اقتصادی خود بر آن تأکید دارند، امپریالیسم مرحله‌ای از سرمایه‌داری جهانی است که در آن، قدرت‌های بزرگ برای انباشت سرمایه، به کنترل سیاسی و اقتصادی سرزمین‌های پیرامونی می‌پردازند (Hobson, ۱۹۰۲; Lenin, ۱۹۱۷). با این حال، در پژوهش حاضر، بیشتر از

تبیین اقتصادی، از قرائت فرهنگی-گفتمانی از امپریالیسم بهره گرفته شده است؛ به‌ویژه آنچه در آثار ادوارد سعید و هومی بابا مطرح شده، که بر نقش گفتمان در بازتولید سلطه‌ی امپریالیستی تأکید دارند. در این دیدگاه، استعمار صرفاً با لشکرکشی و تصرف سرزمین تحقق نمی‌یابد، بلکه از طریق تسلط بر زبان، دانش و مفاهیم، ذهنیت استعمارشده را سازمان می‌دهد و او را در جایگاهی تبعی بازتولید می‌کند (Said, ۱۹۷۸; Bhabha, ۱۹۹۴). استعمار فرهنگی بدین معناست که مفاهیم مدرن چون «قانون»، «دولت»، «تمدن» و «ملت» از مجرای نظام دانایی استعماری به جامعه‌ی بومی منتقل شده، اما در این انتقال دچار بازتعریف، مقاومت یا دگردیسی می‌شوند. از این‌رو، امپریالیسم فرهنگی نه یک فرآیند یک‌طرفه‌ی تحمیل، بلکه تعامل پیچیده‌ای میان سلطه و عاملیت است که نتایج گاه ناخواسته‌ای چون گفتمان مشروطه‌خواهی را در پی دارد.

با توجه به این پیچیدگی، رویکرد نظری پژوهش، آمیزه‌ای از «تحلیل گفتمان تاریخی»، «نقد پسااستعماری» و «نظریه وابستگی» است. تحلیل گفتمان، به‌ویژه در سنت فوکویی، بر آن است که گفتمان‌ها همزمان سازنده و محدودکننده‌ی دانش، سیاست و کنش اجتماعی هستند. این رویکرد به ما اجازه می‌دهد تا گفتمان مشروطه‌خواهی را نه فقط محصول نارضایتی سیاسی داخلی، بلکه نتیجه‌ی تعامل با ساختارهای دانایی مسلط جهانی بدانیم؛ دانایی‌ای که در قالب مفاهیم مدرن از سوی قدرت‌های استعماری چون بریتانیا به جهان پیرامونی تزریق می‌شود (Foucault, ۱۹۷۸). تحلیل گفتمان تاریخی نیز به ما این امکان را می‌دهد تا مفاهیمی چون عدالت، قانون، ملت و حاکمیت را در بستر تاریخی خود مطالعه کرده، تحول معنایی آن‌ها را در گفتار روشنفکران مشروطه‌خواه پیگیری کنیم.

در کنار این رویکرد، نقد پسااستعماری نیز چارچوب نظری مکملی برای تحلیل این موضوع فراهم می‌سازد. ادوارد سعید در «شرق‌شناسی» بر آن بود که غرب از طریق تولید گفتمان شرق‌شناسانه، شرق را به‌مثابه دیگری (Other) تعریف کرده و آن را در جایگاهی فرودست بازتولید کرده است (Said, ۱۹۷۸). این گفتمان، چنان قدرتی دارد که حتی روشنفکران جوامع مستعمره نیز ناخواسته درون آن می‌اندیشند. هومی بابا اما به این نکته مهم توجه دارد که این فرایند، هرگز یک‌سویه نیست، بلکه همواره با مقاومت، تقابل و بازتعریف مفاهیم از سوی سوژه‌ی استعماری همراه است (Bhabha, ۱۹۹۴). در نتیجه، گفتمان مشروطه‌خواهی در ایران را می‌توان پروژه‌ای دانست که از دل این تنش و تعامل، میان جذب و طرد مفاهیم مدرن برآمده است. روشنفکرانی چون آخوندزاده، طالبوف، ملک‌خان و تقی‌زاده، از یک‌سو تحت تأثیر تجربه‌ی انگلستان و مفاهیم تمدنی غرب قرار داشتند و از سوی دیگر، تلاش می‌کردند این مفاهیم را در بستری بومی و در نسبت با سنت اسلامی و ایرانی بازتولید کنند (Amanat, ۱۹۹۷; Bayat, ۱۹۹۱).

در نهایت، نظریه وابستگی نیز به‌ویژه از منظر تحلیل مناسبات اقتصادی و سیاسی ایران و بریتانیا، به فهم ساختارهای سلطه کمک می‌کند. این نظریه که ابتدا در آمریکای لاتین مطرح شد، بر آن است که کشورهای توسعه‌نیافته نه به‌سبب ناتوانی داخلی، بلکه به دلیل جایگاه ساختاری‌شان در نظام جهانی سرمایه‌داری در وضعیت وابستگی قرار دارند (Frank, ۱۹۶۹). در مورد ایران، این رویکرد نشان می‌دهد که چگونه سیاست‌های امپریالیستی بریتانیا مانند اعطای امتیازات نفتی، دخالت در گمرک و تجارت خارجی، و هدایت نخبگان حاکم، ساختار سیاسی کشور را دچار بحران کرد و زمینه‌ی مشروعیت‌زدایی از سلطنت قاجار را فراهم ساخت. این بحران مشروعیت، در نهایت در قالب گفتمان مشروطه‌خواهی، صورت‌بندی نظری و سیاسی پیدا کرد.

بدین ترتیب، چهارچوب نظری این پژوهش، به‌جای اتکا به یک نظریه واحد، بر ترکیب تحلیلی سه رویکرد استوار است: تحلیل گفتمان تاریخی برای فهم سازوکارهای معنایی گفتمان مشروطه‌خواهی؛ نقد پسااستعماری برای بررسی نقش مفاهیم مدرن استعماری و مواجهه‌ی روشنفکران ایرانی با آن‌ها؛ و نظریه وابستگی برای تحلیل زمینه‌های ساختاری نفوذ و سلطه‌ی بریتانیا بر ایران. این رویکرد چندسطحی، امکان آن را فراهم می‌سازد تا گفتمان مشروطه‌خواهی به‌مثابه پدیده‌ای

تاریخی-گفتمانی، در ارتباط تنگاتنگ با سیاست‌های امپریالیستی بریتانیا فهمیده شود؛ پدیده‌ای که هم از سلطه‌ی استعماری نشئت گرفت و هم به چالشی برای آن سلطه تبدیل شد.

زمینه تاریخی

در آستانه انقلاب مشروطه، ایران با بحرانی فراگیر در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مواجه بود که مشروعیت سلطنت قاجار را به شدت زیر سؤال برده و زمینه را برای ظهور گفتمان‌های جدید سیاسی از جمله مشروطه‌خواهی فراهم کرده بود. سلطنت مطلقه قاجار، که بیش از یک قرن بر ایران حکومت کرده بود، در پایان سده نوزدهم نه تنها از نظر کارآمدی سیاسی دچار ضعف شده بود، بلکه در اداره امور اقتصادی و پاسخ‌گویی به مطالبات روزافزون مردم و نخبگان نیز ناتوان بود. ساختار اقتصادی ایران که مبتنی بر کشاورزی سنتی و مناسبات ارباب و رعیتی بود، در برابر موج سرمایه‌داری جهانی و توسعه تجاری قدرت‌های استعماری، به‌ویژه بریتانیا، در موقعیتی نابرابر قرار داشت. نبود نظام مالی منسجم، فقدان نهادهای اداری مدرن، و گسترش فساد اداری، سبب نارضایتی گسترده مردم و روشنفکران شد. از سوی دیگر، رشد طبقه متوسط جدید، شامل تجار، بازاریان، و روشنفکران که عمدتاً از طریق ارتباط با خارج، آشنایی با مفاهیم جدید پیدا کرده بودند، مطالباتی تازه در حوزه عدالت، قانون و مشارکت سیاسی مطرح کردند (Amanat, ۱۹۹۷; Keddie, ۲۰۰۳).

در این شرایط، جایگاه بریتانیا در سیاست جهانی قرن نوزدهم، به‌ویژه در منطقه خاورمیانه و آسیای مرکزی، نقش کلیدی در شکل‌دهی به ساختار قدرت در ایران ایفا می‌کرد. بریتانیا در این قرن، قدرت برتر جهانی به‌شمار می‌رفت و از طریق شبکه‌ای پیچیده از مستعمرات، نیمه‌مستعمرات، و مناطق نفوذ، ساختار اقتصاد جهانی را به نفع خود سازماندهی کرده بود. از منظر راهبردی، ایران برای بریتانیا اهمیت مضاعف داشت؛ اول، به‌عنوان حائل ژئوپلیتیکی میان روسیه و هند بریتانیا؛ و دوم، به‌عنوان منبعی بالقوه از ثروت‌های زیرزمینی، بازار مصرف کالاهای صنعتی، و محل اجرای طرح‌های نفوذ سیاسی. رقابت میان روسیه تزاری و بریتانیا که در ادبیات تاریخی از آن با عنوان «بازی بزرگ» یاد می‌شود، نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست‌گذاری‌های خارجی این دو قدرت در قبال ایران داشت (Hopkirk, ۱۹۹۲). بریتانیا در تلاش برای جلوگیری از نفوذ روسیه در جنوب ایران و در عین حال حفظ مسیرهای ارتباطی خود با هند، سعی کرد از راه‌های مختلف - از جمله روابط دیپلماتیک، اعزام مستشاران، امضای عهدنامه‌ها و اعطای امتیازات - سلطه خود را بر دستگاه تصمیم‌گیری ایران تحمیل کند (Kazemzadeh, ۱۹۶۸). روابط ایران و بریتانیا در دوره قاجار، به‌ویژه از عهدنامه گلستان (۱۸۱۳) و ترکمانچای (۱۸۲۸) به بعد، وارد مرحله‌ای شد که ویژگی اصلی آن مداخله مستمر، و گاه تعیین‌کننده، بریتانیا در امور داخلی ایران بود. هرچند این دو عهدنامه مستقیماً میان ایران و روسیه بسته شد، اما بریتانیا به‌عنوان قدرتی که تلاش می‌کرد موازنه قوا را در منطقه حفظ کند، در انعقاد و اجرای آن‌ها نقش پشت‌پرده‌ای ایفا می‌کرد. پس از آن، بریتانیا کوشید با استفاده از ابزارهای اقتصادی نظیر امتیازات نفتی، راه‌آهن، تلگراف و گمرک، نفوذ خود را افزایش دهد. اعطای امتیاز رویتزر در سال ۱۸۷۲ به یک تاجر انگلیسی برای بهره‌برداری از منابع زیرزمینی، تأسیس بانک، راه‌آهن و بسیاری خدمات عمومی دیگر، نماد بارزی از سیاست امپریالیستی بریتانیا در این دوره است که با واکنش شدید مردم و علمای شیعه مواجه شد (Keddie, ۲۰۰۳). این امتیاز که به «فروش ایران» شهرت یافت، به قدری گسترده و یک‌جانبه بود که ویلیام گلدسمیت، دیپلمات بریتانیایی، آن را «نقشه‌ای برای تبدیل ایران به مستعمره‌ی اقتصادی بریتانیا» توصیف کرد (Kazemzadeh, ۱۹۶۸). با وجود لغو رسمی این امتیاز، سیاست‌های مشابهی در سال‌های بعد نیز پی‌گیری شد، که

از آن جمله می‌توان به امتیاز تنباکو (۱۸۹۰) اشاره کرد؛ امتیازی که مقاومت گسترده و بی‌سابقه‌ای را در قالب فتوای میرزای شیرازی و جنبش تحریم تنباکو به دنبال داشت، و به‌عنوان نخستین تجربه موفق مقاومت گفتمانی علیه سلطه‌ی خارجی در تاریخ معاصر ایران شناخته می‌شود (Amanat, ۱۹۹۷).

افزون بر روابط اقتصادی، بریتانیا در دوران قاجار، از طریق سفارتخانه خود در تهران و شبکه‌ای از عوامل محلی در ولایات مختلف، در امور سیاسی ایران نیز به‌طور مستقیم مداخله می‌کرد. یکی از مهم‌ترین نمودهای این مداخله، تأثیرگذاری بر انتخاب و عزل صدراعظم‌ها، حمایت از جناح‌های خاص دربار، و حتی مهندسی برخی شورش‌ها و تحریکات سیاسی بود. چهره‌هایی چون ملک‌خان که از بوروکراسی قاجار منشأ گرفته و هم‌زمان روابط نزدیکی با محافل سیاسی لندن داشتند، در واقع نقش واسطه‌های فکری و اجرایی سیاست‌های بریتانیا را در ایران ایفا می‌کردند (Martin, ۱۹۸۹). با این حال، باید توجه داشت که تأثیر بریتانیا محدود به اعمال مستقیم قدرت نبود، بلکه در سطوح نرم‌تری چون آموزش، زبان، و ترجمه مفاهیم مدرن نیز حضور آن محسوس بود. مدارس جدید مانند دارالفنون، و مطبوعات نوپای آن عصر، هم از نظر محتوا و هم در الگوهای سازمانی، از تجربه کشورهای غربی، به‌ویژه بریتانیا، الهام می‌گرفتند. این موضوع سبب شد که بخشی از مفاهیم گفتمان مشروطه‌خواهی، همچون پارلمان، قانون، و تفکیک قوا، با نوعی بازنمایی از تجربه‌ی انگلیسی وارد فضای سیاسی ایران شوند و در روایت‌های روشنفکران بازتاب یابند (Bayat, ۱۹۹۱).

بدین ترتیب، رابطه میان ایران و بریتانیا در عصر قاجار، نه فقط به‌صورت سلطه‌گرایانه و استعماری، بلکه در قالب فرآیندهای پیچیده‌ای از بده‌بستان، جذب و مقاومت شکل گرفت. قدرت امپریالیستی بریتانیا، از طریق نفوذ در ساختار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران، زمینه را برای بحرانی شدن مشروعیت سلطنت و گسترش اندیشه‌های نوگرا فراهم ساخت. این وضعیت در نهایت به شکلی از خودآگاهی تاریخی و گفتمانی در میان نخبگان ایرانی منجر شد که یکی از مهم‌ترین نمودهای آن در گفتمان مشروطه‌خواهی تجلی یافت. از این منظر، نقش بریتانیا در تاریخ معاصر ایران، صرفاً به‌عنوان قدرتی استعماری قابل تحلیل نیست، بلکه باید آن را در قامت کنشگری دانست که به‌واسطه‌ی تعاملات چندلایه با نهادها و نیروهای داخلی، در شکل‌دهی به تحولات فکری و سیاسی دوران قاجار سهمی مهم ایفا کرد (Abrahamian, ۲۰۰۸; Katouzian, ۲۰۰۹).

تحلیل گفتمانی مشروطه‌خواهی و نقش بریتانیا

گفتمان مشروطه‌خواهی در ایران، که در آستانه قرن بیستم شکل گرفت، نه صرفاً یک جنبش سیاسی بلکه یک پیکربندی معنایی بود که از خلال آن، نخبگان ایرانی تلاش کردند تا مفاهیم نوینی چون «ملت»، «قانون»، «عدالت» و «تفکیک قوا» را در برابر نظام سلطنتی مطلقه معنا کنند. این گفتمان، برخلاف تصور برخی روایات بومی‌گرا، در خلأ شکل نگرفت بلکه در دل مجموعه‌ای از تحولات بین‌المللی، فشارهای استعماری و تعاملات فرهنگی میان ایران و جهان، خصوصاً بریتانیا، تکوین یافت. بریتانیا به‌عنوان قدرتی امپریالیستی، از اواسط قرن نوزدهم به بعد، نه فقط در عرصه سیاست و اقتصاد بلکه در سطح زبان، مفاهیم و تولید معنا در ایران اثرگذار بود. روشنفکران ایرانی که بخشی از آنان تحصیل‌کرده مدارس جدید یا در ارتباط با نهادهای بریتانیایی بودند، تجربه بریتانیا را به‌مثابه یکی از الگوهای نظم مدرن بررسی کرده و همزمان آن را به‌چالش کشیدند. این وضعیت، زمینه‌ای را فراهم کرد تا گفتمان مشروطه‌خواهی، به‌جای تقلید صرف از غرب، در قالب نوعی بومی‌سازی انتقادی شکل گیرد (Bayat, ۱۹۹۱; Abrahamian, ۱۹۸۲).

یکی از مکانیزم‌های اصلی اثرگذاری بریتانیا بر تحولات فکری و سیاسی نخبگان ایرانی، سیاست‌های دیپلماتیک و شبکه‌های فرهنگی آن کشور در داخل ایران بود. سفارت بریتانیا در تهران و کنسولگری‌های آن در شهرهای مهم، فراتر از نقش دیپلماتیک رسمی، به مراکزی برای هدایت نرم نخبگان سیاسی تبدیل شده بودند. در دوره‌ای که مطبوعات هنوز نوپا بودند، مکاتبات رسمی و غیررسمی سفارت و ارتباط آن با چهره‌های اثرگذار مانند ملک‌خان، اعتمادالسلطنه و حتی برخی علمای محافظه‌کار، سبب شد که دیدگاه‌های بریتانیا به‌طور غیرمستقیم بر لایه‌هایی از روشنفکران اثر بگذارد. ملک‌خان به‌عنوان یکی از نخستین روشنفکران مشروطه‌طلب، در حالی که خود در لندن اقامت داشت، ایده‌های مدرن در باب قانون و دولت را از تجربه انگلستان استخراج و در قالب رساله‌هایی چون «کتابچه غیبی» و نشریه‌ی «قانون» به جامعه ایرانی منتقل می‌کرد (Amanat, ۱۹۹۷). او که رابطه نزدیکی با محافل دیپلماتیک بریتانیا داشت، تلاش کرد تا با الگوبرداری از ساختارهای حکمرانی انگلیس، نوعی عقلانیت سیاسی جدید را به جامعه ایران معرفی کند. آثار او، اگرچه مورد انتقاد برخی چهره‌های مذهبی قرار گرفت، اما تأثیر عمیقی بر ذهنیت سیاسی نخبگان پس از او گذاشت (Keddie, ۲۰۰۳; Martin, ۱۹۸۹).

در این میان، رسانه‌های فارسی‌زبان مستقر در هند بریتانیا، به‌ویژه روزنامه‌هایی مانند «حبل‌المتین» و «چهره‌نما» نیز نقشی کلیدی در انتشار گفتمان مشروطه‌خواهی داشتند. این مطبوعات که از آزادی نسبی در حوزه تحت کنترل بریتانیا برخوردار بودند، به بستری برای طرح مسائل اجتماعی، انتقاد از استبداد، و معرفی مفاهیم مدرن تبدیل شدند. اگرچه نمی‌توان این رسانه‌ها را کاملاً وابسته به سیاست رسمی بریتانیا دانست، اما بدون حمایت ضمنی ساختار استعماری، بقای آن‌ها ممکن نبود. این روزنامه‌ها با ترجمه و اقتباس از متون غربی، به بازآفرینی مفاهیم کلیدی همچون «حاکمیت قانون»، «حقوق ملت» و «مسئولیت دولت» در قالبی بومی پرداختند. همچنین انجمن‌های ایرانیان مقیم هند یا استانبول که برخی از اعضای آن‌ها با دستگاه‌های بریتانیایی در تماس بودند، نقش مؤثری در انتقال مفاهیم مدرن و ترویج گفتمان مشروطه ایفا کردند. از جمله این نهادها می‌توان به «انجمن سعادت» و «انجمن ایران جوان» اشاره کرد که به مرکز مباحثه و تولید معنا در مهاجرت بدل شده بودند و ایده‌های خود را از طریق بیانیه‌ها، نشریات و نامه‌نگاری‌ها به داخل ایران می‌فرستادند (Afary, ۱۹۹۶).

یکی دیگر از وجوه مهم گفتمان مشروطه‌خواهی، بازتعریف مفهوم عدالت در بستر تجدد بود. عدالت‌خواهی در سنت اسلامی، مفهومی اخلاقی و الهیاتی داشت که بیشتر به معنای توازن در رفتار فردی یا اجتماعی مطرح می‌شد. اما در گفتمان مشروطه، عدالت به معنایی جدید و مدرن تبدیل شد که با قانون، تفکیک قوا، و محدودسازی قدرت حاکم پیوند خورد. این تحول، بدون مواجهه نخبگان ایرانی با تجربه تمدنی غرب، از جمله انگلستان، امکان‌پذیر نبود. در آثار طالبوف، آخوندزاده و بعدتر تقی‌زاده، نوعی بازخوانی مفاهیم عدالت، قانون و آزادی دیده می‌شود که در آن‌ها گرچه به منابع دینی و فرهنگی ایرانی ارجاع داده می‌شود، اما ساختار منطقی و مفهومی آن برگرفته از فلسفه سیاسی مدرن است. این نویسندگان ضمن تأکید بر ضرورت عدالت، آن را نه در صلاح شخص حاکم بلکه در نهادینه شدن قانون و تقسیم قدرت جستجو می‌کردند، که الگویی شبیه به نظام مشروطه بریتانیا بود (Amanat, ۱۹۹۷; Katouzian, ۲۰۰۹).

بررسی اسناد تاریخی و متون سیاسی آن دوره نیز نشان می‌دهد که بسیاری از مفاهیم کلیدی گفتمان مشروطه، به‌گونه‌ای بازتاب تجربه سیاسی غرب، و به‌ویژه بریتانیا، بوده‌اند. در نامه‌نگاری‌ها و نطق‌های مجلس اول مشروطه، ارجاع به نظام سیاسی انگلستان به‌عنوان الگوی قانون‌مداری رایج است. به‌عنوان مثال، در گزارش‌های «روزنامه رسمی مجلس شورای ملی» بارها به برتری نظام پارلمانی بریتانیا در کنترل استبداد و حفظ حقوق ملت اشاره می‌شود. در اسناد وزارت امور خارجه بریتانیا نیز از نگرانی مقامات انگلیسی نسبت به گسترش جنبش‌های مردمی و استقلال‌طلبی در ایران یاد شده است، که خود نشان می‌دهد مشروطه‌خواهی تنها خواست درونی نبود، بلکه در تقابل با نظم استعماری نیز تلقی می‌شد (Kazemzadeh, ۱۹۶۸). همچنین، آرشیو اسناد بریتانیا نشان می‌دهد که سفارت

انگلیس، گاه با سکوت و گاه با همراهی، از برخی جناح‌های مشروطه‌طلب حمایت کرده، به‌ویژه آن دسته که بیشتر گرایش به مدل‌های غربی و عقلانیت سیاسی مدرن داشتند. این سیاست، البته با هدف حفظ منافع بریتانیا و جلوگیری از نفوذ روسیه انجام می‌شد، اما ناخواسته به تقویت جریان‌های فکری مشروطه‌طلب نیز کمک کرد (Hopkirk, ۱۹۹۲; Afary, ۱۹۹۶).

در مجموع، سیاست‌های بریتانیا در ایران نه‌فقط به تضعیف سلطنت مطلقه و تشکیل بحران مشروعیت انجامید، بلکه از طریق واسطه‌هایی چون رسانه‌ها، انجمن‌ها، چهره‌های فکری و تعاملات فرهنگی، در بازتعریف زبان سیاست و مفاهیم بنیادین گفتمان مشروطه‌خواهی نقش ایفا کرد. این اثرگذاری، گرچه در بسیاری از موارد همراه با مقاومت و بازآفرینی بومی بود، اما نمی‌توان تأثیر آن را بر ساختار معنایی این گفتمان نادیده گرفت. بدین‌گونه، گفتمان مشروطه‌خواهی در ایران را باید محصول پیچیده‌ای از تعامل میان نیروهای داخلی و ساختارهای قدرت جهانی دانست؛ تعاملی که در آن بریتانیا، هم به‌عنوان نیروی استعماری و هم منبعی از الگوهای سیاسی، حضوری مداخله‌گر و شکل‌دهنده داشته است.

بحث و نتیجه‌گیری

بررسی تأثیر سیاست‌های امپریالیستی بریتانیا بر شکل‌گیری گفتمان مشروطه‌خواهی در ایران نشان داد که این قدرت استعماری، نه‌فقط از حیث سیاسی و اقتصادی، بلکه از جنبه‌های فرهنگی، زبانی و مفهومی نیز در تحولات فکری و سیاسی نخبگان ایرانی تأثیرگذار بوده است. برخلاف دیدگاه‌های تقلیل‌گرایانه‌ای که بریتانیا را صرفاً به‌عنوان عاملی سلطه‌گر و سلبی در فرآیندهای تاریخی ایران معرفی می‌کنند، یافته‌های این پژوهش بیانگر آن است که نقش این قدرت فراتر از مداخله مستقیم، به لایه‌های عمیق‌تر گفتمان و بازتعریف مفاهیم سیاسی راه یافته است. سیاست‌های بریتانیا که در قالب اعطای امتیازات اقتصادی، هدایت روابط دیپلماتیک، حمایت‌های آشکار و پنهان از جناح‌های سیاسی، و بهره‌گیری از ابزارهای نرم فرهنگی اعمال می‌شد، موجب تضعیف ساختار سلطنتی قاجار و در عین حال تقویت نیروهای اجتماعی جدیدی شد که خواهان نظم نوین، مبتنی بر قانون و عدالت بودند. این نیروها، با استفاده از تجربه انگلستان و دیگر کشورهای غربی، مفاهیمی چون «مشروطیت»، «تفکیک قوا»، «پارلمان»، و «حقوق ملت» را به زبان سیاسی ایرانی وارد کردند و بدین‌ترتیب گفتمان مشروطه‌خواهی را در بستر جامعه ایرانی نهادینه ساختند (Bayat, ۱۹۹۱; Abrahamian, ۱۹۸۲; Amanat, ۱۹۹۷).

یکی از یافته‌های کلیدی پژوهش آن است که گفتمان مشروطه‌خواهی در ایران از طریق فرایندی پیچیده از تعامل، اقتباس، و مقاومت در برابر مفاهیم وارداتی شکل گرفت. نخبگان ایرانی نه‌تنها با مفاهیم سیاسی مدرن بریتانیا آشنا شدند، بلکه آن‌ها را در قالبی بومی و در تعامل با سنت‌های فقهی و اجتماعی ایران بازآفرینی کردند. برای مثال، مفهوم عدالت که در اندیشه اسلامی سابقه‌ای دیرینه داشت، در گفتمان مشروطه‌خواهی با مفاهیمی چون حکومت قانون و نظم مشروطه پیوند خورد و شکل جدیدی از عقلانیت سیاسی را عرضه کرد. این تحول فکری را می‌توان در نوشته‌های متفکرانی چون طالبوف، آخوندزاده، ملک‌خان و تقی‌زاده به‌وضوح مشاهده کرد. آنان با رجوع به تجربه پارلمانتاریسم بریتانیا، ساختار قانون اساسی آن کشور، و نیز نظم سیاسی مبتنی بر توازن قوا، تلاش کردند تا الگویی برای گذار از استبداد به حکومت مشروطه ارائه دهند. در این میان، بریتانیا هم منبع الهام، هم الگوی قابل نقد، و هم نیروی مداخله‌گر تلقی می‌شد که نقش دوگانه‌ای در ذهنیت سیاسی ایرانیان داشت (Keddie, ۲۰۰۳; Katouzian, ۲۰۰۹).

از دیگر یافته‌های مهم پژوهش، شناسایی نهادها، رسانه‌ها و شخصیت‌هایی است که در انتقال مفاهیم مدرن به ایران نقش میانجی را ایفا کردند. سفارت بریتانیا، کنسولگری‌ها، انجمن‌های فرهنگی ایرانیان مهاجر، و مطبوعات فارسی‌زبان در هند بریتانیا از جمله مهم‌ترین این عوامل بودند. این نهادها، آگاهانه یا ناخودآگاه، فضای فرهنگی-سیاسی ایران را به‌سوی تجدد سوق دادند و در عین حال، به بازاندیشی در ساختار قدرت کمک کردند. رسانه‌هایی چون «حبل‌المتین»، «چهره‌نما» و نشریه «قانون» ملکم‌خان، ضمن نقد استبداد داخلی، از تجربه حکومت قانونی انگلستان به‌مثابه الگویی قابل تأمل یاد می‌کردند. این رسانه‌ها با زبان فارسی و خطاب به نخبگان ایرانی، نقش مهمی در آموزش سیاسی و ترویج گفتمان مشروطه داشتند (Afary, ۱۹۹۶; Martin, ۱۹۸۹). از سوی دیگر، چهره‌هایی مانند ملکم‌خان یا اعتمادالسلطنه، که روابط نزدیکی با محافل انگلیسی داشتند، با ترجمه و تفسیر متون سیاسی غربی، به انتقال نرم مفاهیم مدرن به درون دستگاه حکومتی قاجار کمک کردند.

در بازخوانی نقش بریتانیا، باید تأکید کرد که این کشور نه‌فقط نیرویی مداخله‌گر در امور ایران، بلکه عنصری مؤثر در بازتعریف مفاهیم و ساختارهای سیاسی بود. بریتانیا، از رهگذر مواجهه مستقیم و غیرمستقیم با نخبگان ایرانی، نقشی ایفا کرد که هم موجب تضعیف مشروعیت سلطنت مطلقه شد و هم الگوی جدیدی برای نظم سیاسی ارائه داد. در واقع، بریتانیا به‌طور ناخواسته و از طریق باز کردن فضا برای رسانه‌ها، انجمن‌ها و گفتمان‌های نوگرا، به تقویت جنبش‌هایی کمک کرد که در نهایت، خواهان کاهش نفوذ قدرت‌های خارجی و ایجاد حکومتی ملی و مردمی بودند. این پارادوکس، از ویژگی‌های خاص مشروطه‌خواهی در ایران است؛ جنبشی که گرچه از دل مواجهه با استعمار زاده شد، اما بر ضد ساختارهای سلطه‌گر، اعم از داخلی و خارجی، بسیج شد و مفاهیم عدالت، قانون و حاکمیت ملت را در کانون خود قرار داد (Said, ۱۹۷۸; Bhabha, ۱۹۹۴).

پیامدهای بلندمدت گفتمان مشروطه‌خواهی، که تحت تأثیر تجربه مواجهه با بریتانیا و دیگر قدرت‌های غربی شکل گرفت، در سیاست معاصر ایران نیز به‌وضوح قابل مشاهده است. این گفتمان، اگرچه در برهه‌هایی دچار رکود یا سرکوب شد، اما ریشه‌هایی عمیق در زبان سیاسی ایرانیان یافت. تقاضا برای حاکمیت قانون، عدالت اجتماعی، پاسخ‌گویی دولت و مشارکت سیاسی شهروندان، از جمله مولفه‌هایی است که از آن دوره تاکنون، در مقاطع گوناگون تاریخ ایران خود را بازنمایی کرده‌اند. تجربه انقلاب مشروطه، با همه کاستی‌ها و مداخلات خارجی، نخستین گام جدی برای ایجاد نهادهای مدرن حکمرانی بود که در انقلاب‌های بعدی، از جمله ملی شدن نفت و انقلاب ۱۳۵۷، بازتابی آشکار یافت. حتی در گفتمان سیاسی معاصر ایران نیز مفاهیم برگرفته از مشروطه‌خواهی چون قانون‌گرایی، عدالت‌طلبی و مقابله با استبداد، همچنان حضوری مؤثر دارند، هرچند گاه در تعابیر و قالب‌های جدید (Abrahamian, ۲۰۰۸; Katouzian, ۲۰۰۹).

پیشنهادهایی که از دل این پژوهش برای مطالعات بعدی قابل ارائه است، ناظر به لزوم بازخوانی دقیق‌تر نقش قدرت‌های امپریالیستی در تکوین گفتمان‌های بومی است. چنان‌که این پژوهش نشان داد، مواجهه با امپریالیسم لزوماً به مقاومت صرف نمی‌انجامد، بلکه می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری گفتمان‌های نوین شود که عناصر اقتباسی و انتقادی را در هم می‌آمیزند. از این رو، پیشنهاد می‌شود که پژوهش‌های آینده، با بهره‌گیری از رویکردهای گفتمانی و بین‌رشته‌ای، به بررسی نقش سایر قدرت‌ها از جمله روسیه، فرانسه و ایالات متحده در تحولات فکری-سیاسی ایران بپردازند. همچنین مطالعات تطبیقی میان گفتمان‌های مشروطه‌خواهی در ایران و سایر جوامع اسلامی یا آسیایی می‌تواند در روشن‌تر ساختن فرآیندهای اقتباس و بومی‌سازی مفاهیم مدرن مفید باشد. در نهایت، بازبینی انتقادی اسناد و منابع تاریخی با رویکردی گفتمانی، می‌تواند به روشن‌تر شدن نحوه شکل‌گیری زبان سیاست در ایران کمک کند؛ زبانی که از تقاطع میان سنت، مدرنیته و امپریالیسم برآمده است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازن اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازن و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

References

- Abrahamian, E. (1982). *Iran Between Two Revolutions*. Princeton University Press.
- Abrahamian, E. (2008). *A History of Modern Iran*. Cambridge University Press.
- Amanat, A. (1997). *Pivot of the Universe: Nasir al-Din Shah and the Iranian Monarchy, 1831–1896*. University of California Press.
- Anderson, B. (1991). *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism*. Verso.
- Bayat, M. (1991). *Iran's First Revolution: Shi'ism and the Constitutional Revolution of 1905–1909*. Oxford University Press.
- Foucault, M. (1972). *The Archaeology of Knowledge* (A. M. Sheridan Smith, Trans.). Pantheon Books.
- Katouzian, H. (2009). *The Persians: Ancient, Mediaeval and Modern Iran*. Yale University Press.
- Keddie, N. R. (2003). *Modern Iran: Roots and Results of Revolution* (Updated Edition). Yale University Press.
- Martin, V. (1989). *Islam and Modernism: The Iranian Revolution of 1906*. I.B. Tauris.
- Said, E. W. (1978). *Orientalism*. Pantheon Books.